

# ردیف از دیدگاه معناشناسی

♦ علی اکبر شیری



کلیدواژه‌ها: ردیف، روابط معنایی، چندمعنایی، معنایی.

## چکیده:

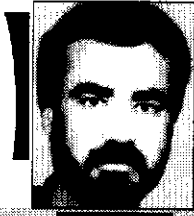
معنای هر واحد زبانی بر اساس بافتی که در آن قرار می‌گیرد، تعیین می‌شود و یک واژه در بافت‌ها و جمله‌های متفاوت، ممکن است معنایی متفاوت بیابد. «ردیف» به عنوان یک واحد زبانی مکرر در بافت‌ها (مصراع‌ها و بیت‌ها) ای گوناگون نمی‌تواند از وحدت معنایی مطلق برخوردار باشد اما به این واقعیت در تعاریف موجود از «ردیف» توجه نشده است. در این جستار تلاش می‌شود، «ردیف» از دیدگاه معنی‌شناسی بررسی شود و لزوم بازنگری و تجدیدنظر در شناخت و تعریف آن آشکار گردد.

## مقدمه:

ارائه‌ی تعاریف علمی دارای شرایط ویژه‌ای است، به طوری که طرح یک تعریف جامع و مانع برای برخی از مقوله‌های مربوط به علوم انسانی کار ساده‌ای نیست. دست‌آوردهای علمی و مطالعات دقیق، بسیاری از تعاریف سنتی در زبان و ادبیات را متزلزل کرده است؛ به طوری که امروز تعاریف

«فعل، اسم، واژه و...» تفسیر یافته و اصطلاحاتی چون «وزن، قافیه، ردیف، بیت، مصراع و...» نیز تعاریفی متناسب با کاربردهای امروزی یافته‌اند. با این همه، تعاریفی که از انواع آرایه‌های ادبی ارائه می‌شود، در بعضی از موارد هنوز هم جامع و مانع نیست و باعث ایجاد مشکلاتی در آموزش آن‌ها می‌گردد.

نگرش اعتیادی به مباحث ادبی موجب شده است، که در برخی موارد، در برابر هر سخن تازه‌ای واکنش نشان دهیم و نتوانیم از پشت پرده‌ی تعصب، واقعیات را آشکار ببینیم. حال آن‌که اعتلای زبان و ادبیات در شناخت دقیق و معرفی صحیح آن است؛ و این میسر نمی‌شود مگر با مطالعه و آگاهی از یافته‌های علمی در زمینه‌های مرتبط با زبان و ادبیات همچون نقد



اجل را به دست زمن کشتمی

سلیمان چو شد کشته‌ی اهرمن

مدد بایدم کاهرمن کشتمی

قابل ذکر است که در همین ابیات، ردیف «کشتمی» به دو معنای متفاوت «می‌کشتم» و «خاموش می‌کردم» به کار رفته است.

هم چنین تعریف «المعجم» را در مورد قافیه ذکر می‌کند که تعریف «ردیف» نیز در آن نهفته است (ص ۵۵).

«قافیت بعضی از کلمه‌ی آخرین بیت باشد، به شرط آن که بعینها و معناها در آخر ابیات تکرار نشود؛ پس اگر متکرر شود، آن را ردیف خوانند و قافیت در ماقبل آن باشد.» دکتر شفیعی کدکنی با ذکر دلایلی، ردیف را خاص ایرانیان و اختراع ایشان دانسته است و سودها، زبان‌ها و تحولات ردیف را مورد بررسی قرار داده است.

دکتر صفوی (۱۳۷۳: ۹۸ و ۹۷) در ذیل قافیه، به ردیف نیز اشاره‌ی مختصری دارد که برگرفته از کتاب «موسیقی شعر» است.

طرح مسئله: در اغلب تعاریف موجود از ردیف، شرط وحدت معنایی گنجانده شده است، حال آن که با نگاهی گذرا به اشعار درمی‌یابیم که در بسیاری از ردیف‌ها وحدت معنایی وجود ندارد. به عنوان نمونه به غزل زیر، از سعدی توجه کنید که ردیف «شدم» به دو معنای «رفتم» و «گشتم» به کار رفته است.

از در درآمدی و من از خود به در شدم

گویی کز این جهان به جهان دگر شدم

گوشم به راه، تا که خبر می‌دهد ز دوست

صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم

در دیوان حافظ از میان غزل‌های مردف می‌توان بیش از سی غزل را یافت که در ردیف‌های آن‌ها تنوع معنایی و مفهومی وجود دارد، که در ذیل نمونه‌هایی ذکر می‌شود.

نمونه‌ی (۱) ردیف «غریب» به دو معنای:

۱- دورمانده ۲- عجیب.

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب

گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب

بس غریب افتاده است آن مور خط گرد رخت

گر چه نبود در نگارستان خط مشکین غریب

ادبی، سبک‌شناسی، معناشناسی، زبان‌شناسی و...

دیرینه‌ی تحقیق: علامه، جلال‌الدین همایی (۱۳۶۷: ۵) در تعریف «ردیف» می‌نویسد: «در صورتی که یک کلمه عیناً در آخر همه‌ی اشعار تکرار شده باشد، آن را ردیف می‌گویند.»

همان‌طور که می‌بینیم در این تعریف بر شرط وحدت معنایی تأکید نشده است.

دکتر وحیدیان کامیار (۱۳۷۶: ۴۸) ردیف را تکرار یک یا چند کلمه‌ی هم‌معنی بعد از واژه‌های قافیه می‌داند و در کتاب قافیه و عروض پیش‌دانشگاهی (ص ۵) چنین می‌نویسد:

«بعضی اشعار ردیف دارند، ردیف کلمه یا کلماتی است که بعد از واژه‌های قافیه، عیناً (از نظر لفظ و معنی) تکرار می‌شود.»

دکتر روح‌اله هادی (۱۳۷۷: ۵) ردیف را یک یا چند واژه یا یک جمله می‌داند که با یک معنی در پایان مصراع‌ها تکرار می‌شود. هم چنین ردیف را از ویژگی‌های شعر سنتی فارسی می‌شمارد و معتقد است که در ادب هیچ زبانی به گستردگی شعر فارسی کاربرد ندارد. ایشان ردیف را باعث افزایش تأثیر موسیقایی شعر، انسجام و تداعی معنای آن می‌داند.

مفصل‌ترین توضیح در مورد ردیف را می‌توان در کتاب «موسیقی شعر» مشاهده کرد. دکتر شفیعی کدکنی (۱۳۷۶: ۱۶-۱۲۳) فصلی را به ردیف اختصاص داده است. ایشان تعریف ردیف را به نقل از دره‌ی نجفی چنین می‌آورد:

«بدان که ردیف عبارت است از کلمه‌ای یا بیشتر که مستقل باشد در لفظ، و بعد از قافیه‌ی اصلی به یک معنی تکرار یابد.»

و ابیات زیر از خاقانی را به عنوان مثال ذکر می‌کند:

چراغ کیان کشته شد کاش من

به مرگش چراغ سخن کشتمی

گرم قوتستی، چراغ فلک

به آسیب یک دم زدن کشتمی

گرم دست رفتی به شمشیر صبح

«علی اکبر شیری (۱۳۳۸- ایلام) از نویسندگان رشد ادب و از هم‌کاران گروه زبان و ادبیات فارسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی است که مقالات ارزنده‌ی وی از سال ۱۳۷۰ در رشد ادب فارسی به چاپ رسیده است.»

نمونه‌ی (۲) ردیف «داشت» به دو معنای: ۱- دارا بودن ۲- واداشتن.

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت  
واندر آن برگ و نوا خوش‌ناله‌های زار داشت  
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست  
گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار داشت  
نمونه‌ی (۳) «افتند» یکی از دو واژه‌ی ردیف «ما افتند» با مفاهیم متفاوت: ۱- گرفتار شود ۲- واقع شود ۳- منعکس شود ۴- ایجاد شود ۵- قرار گیرد ۶- برخورد کند ۷- بتابد

همای اوج سعادت به دام ما افتد

اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

حجاب‌وار براندازم از نشاط کلاه

اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد

به بارگاه تو چون باد را نباشد بار

کی اتفاق مجال سلام ما افتد

چو جان فدای لبش شد خیال می‌بستم

که قطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد

خیال زلف تو گفتا که جان وسیله بساز!

کزین شکار فراوان به دام ما افتد

به ناامیدی ازین در مرو بزن فالی

بود که قرعه‌ی دولت به نام ما افتد

شیی که ماه مراد از افق شود طالع

بود که پرتو نوری به بام ما افتد

ز خاک کوی تو هر گه که دم زند حافظ

نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

نمونه‌ی (۴) برای روشن شدن مسئله،

معانی مختلف ردیف «گرفت» را در این غزل

نشان می دهیم .

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

= تسخیر کرد

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت

= اثر کرد

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

= گیر کرد ، بسته شد

زین آتش نهفته که در سینه ی من است

خورشید ، شعله ای است که در آسمان گرفت

= شعله ور شد

آسوده بر کنار چو پرگار می شدم

دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت

= محاصره کرد

آن روز شوق ساغر می خرمم بسوخت

کاتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت

= شعله ور شد

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان

زین فتنه ها که دامن آخر زمان گرفت

= گسترش یافت

می خور که هر که آخر کار جهان بدید

از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

= ستاند

بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند

کان کس که پخته شد می چون ارغون گرفت

= ستاند

فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد

حافظ به جام می زد و از غم کران گرفت

= کناره گیری کرد

نمونه هایی این چنین را می توان در

دیوان های شعر بسیار یافت .

در این مقاله کوشش می شود که به دو

پرسش اساسی زیر پاسخ داده شود :

۱ . منظور از وحدت معنایی در تعریف

ردیف چیست ؟

۲ . چگونه تفاوت هایی در مفاهیم مختلف

ردیف جایز است ؟

برای یافتن پاسخ این پرسش ها ، لازم است

که نگاهی به بحث «معنا» و روابط مختلف

معنایی واژه ها بیفکنیم .

روابط معنایی در میان واژه ها : یکی از

واحد های بنیادین معنی شناسی «واژه» است .

روابط معنایی موجود در میان واژه ها را می توان

از جوانب مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار

داد که مهم ترین آن ها عبارت اند از :

هم معنایی ، چندمعنایی ، هم نامی ، تضاد

معنایی ، تناقض معنایی و شمول معنایی .

آن چه به بحث ما مربوط می شود ، شناخت

دو رابطه ی چندمعنایی و هم نامی است .

چندمعنایی (Polysemy) : چندمعنایی را

می توان در سطح همه ی واحدهای زبانی

(جمله ، گروه ، واژه و تک واژه) مورد بررسی

قرار داد . در این جا به توضیح این رابطه ، در

میان واژه ها پرداخته می شود .

پدیده ی چندمعنایی در میان واژه ها حالتی

است که یک واژه دارای چندمعنای متفاوت

است . صفوی (۱۳۷۹ : ۱۱۳) به دو نوع

«چندمعنایی» اشاره می کند :

۱- چندمعنایی هم زمانی : واژه ای در یک

مقطع زمانی دارای چندین معنی متفاوت است ؛

مثلاً واژه ی «روشن» در جملات زیر مفاهیم

متفاوتی دارد :

الف) چراغ را روشن کرد .

ب) هوا روشن شد .

پ) لباس آبی روشن پوشیده بود .

ت) مسئله ی زیر روشن شد .

۲- چندمعنایی در زمانی : یک واژه ممکن

است در زمان های مختلف معانی متفاوتی

داشته باشد ؛ برای مثال به تغییر معنایی ،

واژه های زیر توجه کنید :

حالتی است که دو یا چند واژه ی مختلف با

معانی مختلف دارای لفظی یک سان و صورتی

واحد هستند . این کلمات هم دارای تلفظ

یک سان (جناس لفظی) و هم دارای شکل

نوشتاری یک سان (جناس خطی) هستند . در

زبان فارسی واژه های زیادی یافت می شود که

دارای چنین رابطه ای باشند و همان است که به

آن «جناس تام» گفته می شود ؛ مثال :

۱) سیر : یک نوع گیاه

۲) سیر : واحد وزن

۳) سیر : متضاد گرسنه

۱) مهر : خورشید

۲) مهر : محبت

۱) شانه : وسیله ی آرایش مو

۲) شانه : کتف

۳) شانه : جای تخم مرغ

۱) دوش : کتف

۲) دوش : وسیله ای در حمام

۳) دوش : دیشب

۱) روان : جاری

۲) روان : روح و جان

تمایز میان چندمعنایی و هم نامی : صفوی

(۱۳۷۹ : ۱۱۶) در مورد تمایز میان چندمعنایی

و هم نامی می نویسد که پدیده ی چندمعنایی

شامل همه ی واژه ها می شود ؛ چون واژه ها

بر حسب هم نشینی با یک دیگر تحت تأثیر مفهوم

هم قرار می گیرند و تغییر معنی می دهند ؛ به

عنوان مثال به مفاهیم مختلف «افتادن» در

نمونه های زیر توجه کنید :

☐ هوشنگ از نردبان افتاد .

☐ چشمم به هوشنگ افتاد .

☐ ترس به دلم افتاد .

☐ به سرم افتاد درس بخوانم .

☐ عکسش توی آینه افتاد .

☐ از این درس افتاد .

☐ بند نافش افتاد .

☐ پاش افتاد بریم شیراز .

☐ با این لباس کلی رویش افتاده .

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
حسنة	زخمی	مانوان
گران	سنگین	پرهزینه
شوخ	چراغ	بدله گور

هم نامی (Homonymy) : این پدیده را که

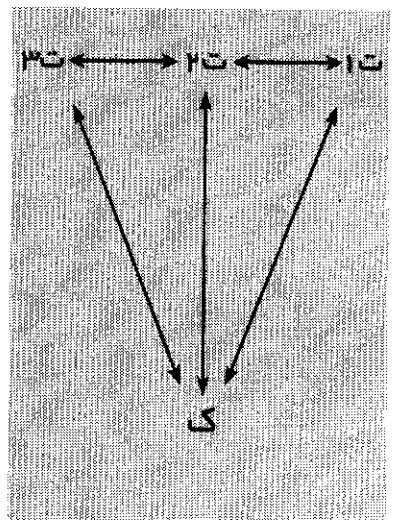
«هم آوا-هم نویسی» و «تشابه» نیز می نامند ،



□ عید افتاده به رمضان .

مسئلاً در نمونه‌های بالا، تشخیص معانی مختلف «افتادن، دیدن، خطور کردن، منعکس شدن، مردود شدن، کنده شدن، پیش آمدن، منزلت یافتن، مقارن شدن و...» وابسته به یافتن زبانی واحدهایی است که در هم‌نشینی با این واژه قرار گرفته‌اند.

باطنی (۱۳۷۳: ۲۳۰) چندمعنایی را به صورت نمودار زیر نشان می‌دهد:



و در توضیح می‌نویسد که در «چندمعنایی» یک کلمه با چندین تصور ذهنی رابطه دارد و میان تصویرهای ذهنی نیز رابطه‌ی دو جانبه برقرار است - این رابطه با نقطه چین نشان داده شده است - و وقتی هیچ رابطه‌ای بین تصویرهای ذهنی در نمودار بالا وجود نداشته باشد، پدیده‌ی دیگری ظاهر می‌شود که به آن (هم‌نامی) گفته می‌شود.

پس می‌توان گفت: در رابطه‌ی چندمعنایی یک واژه دارای چندمعنایی مرتبط است و شامل معنای حقیقی و مجازی یک کلمه می‌شود که بر حسب بافتی که در آن قرار می‌گیرد، تغییر

می‌کند؛ مثلاً معنای حقیقی واژه‌ی «سر»، «کله» است اما مجازاً به معنای «بالا، اول، روی، خیال و...» نیز می‌آید.

- سر او را تراشید .
- سر کوه
- سر سرما و زمستان
- سر حرفی ایستادن
- سر جنگ داشتن

حال آن که در رابطه‌ی «هم‌نامی» هیچ ارتباطی میان واژه‌ها غیر از تشابه آوایی و نوشتاری وجود ندارد و هر کدام این واژه‌ها معمولاً در فرهنگ لغت‌ها، مدخل جداگانه‌ای دارد اما در پدیده‌ی چندمعنایی، معانی مختلف واژه در یک مدخل آمده است

ر.ک به فرهنگ معین  
بحث و نتیجه‌گیری: با توجه به روابط میان کلمات، مشخص می‌شود که واژه‌های «هم‌نام» در جایگاه ردیف قرار نمی‌گیرند، بلکه می‌توانند به عنوان هم‌قافیه در شعر بیایند و جناس تام نیز ایجاد می‌کنند؛ مانند:

خرامان بشد سوی آب روان

چو جان شده باز باید روان

اما یک واژه و یا هر واحد زبانی که به عنوان «ردیف» شعر می‌آید، می‌تواند در بیت‌ها و مصراع‌های مختلف و تحت تأثیر واژه‌های هم‌نشین مفاهیم مختلف داشته باشد.

پس لازم است که تعریف «ردیف» به صورت زیر اصلاح گردد:

ردیف تکرار یکی از واحدهای زبانی - تک‌واژه، واژه، گروه و جمله - پس از قافیه است.

در پایان، غزلی از حافظ با ردیف «توان زد» می‌آید و تفاوت معنایی «ردیف» نشان داده می‌شود:

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد  
شعری بخوان که با آن رطل گران توان زد  
بر آستان جانان گر سر توان نهادن  
گل یانگ سربلندی بر آسمان توان زد  
قد خمیده‌ی ما سهلت نماید اما  
بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد  
در خانقه نگنجد اسرار عشق بازی  
جام می‌مغانه هم با مغان توان زد  
درویش را نباشد برگ سرای سلطان  
ماییم و کهنه دلقی کانتش در آن توان زد  
شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست  
گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد  
عشق و شیباب و رندی مجموعه‌ی مراد است  
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد  
گر دولت وصال خواهد دری گشودن  
سرها بدین نخیل بر آستان توان زد  
اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند  
عشق است و داو اوک بر نقد جان توان زد  
حافظ، به حق قرآن، کز شید و زرق بازی  
باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

شماره‌ی مصراع	مفاهیم متفاوت «توان زد»
اول	توان کشید
دوم	توان نوشید
چهارم	توان سر داد
ششم	توان انداخت
هشتم	توان نوشید
دهم	توان گیراند
دوازدهم	توان زدند، توان عارت کرد
چهاردهم	توان صبر به زد
شانزدهم	توان رساند
هجدهم	توان قرار داد
بیستم	توان صبر به زد

**منابع و مأخذ**

\* باطنی، محمدرضا، مقاله‌ی هم‌معنایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی، مجموعه مقالات زبان و تفکر، تهران، آبان ماه، ۱۳۷۸.

\* بختیاری، پژمان، تصحیح دیوان حافظ، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.

\* پالمر، فرانک ر.، نگاه‌های تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، کتاب ماد، ۱۳۷۴.

\* سنگری، محمدرضا و حسن ذوالفقاری و محمد غلام، زبان و ادبیات عمومی دوره‌ی پیش‌دانشگاهی، تهران، سازمان کتاب‌های درسی، ۱۳۷۸.

\* شفیع کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۶.

\* صفوی، کورش، دوآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، حوزه‌ی هنری، ۱۳۷۹.

\* صفوی، کورش، از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۳.

\* معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.

\* وحیدیان کامیار، تقی، مقاله‌ی تکرار در زبان خبر و تکرار در زبان عاطفی، مجموعه مقالات در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، مشهد، انتشارات محقق، ۱۳۷۶.

\* وحیدیان کامیار، تقی و دیگران، ادبیات فارسی (قافیه و عروض - نقد ادبی) (۱)، تهران، نشر کتاب‌های درسی، ۱۳۸۰.

\* هادی، روح‌الله، آرایه‌های ادبی سال سوم علوم انسانی، تهران، نشر کتاب‌های درسی، ۱۳۷۷.

\* همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، نشر هما، ۱۳۶۷.